

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۶۹، آذر ماه ۱۴۰۰

گفتگوی پیام فدایی با رفیق فریبرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش دوازدهم) توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بیخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدایی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود- از سازمان چریکهای فدایی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدایی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: در پاسخ های قبلی از قیام مردم تبریز در آذر ۵۸ و مواضع سازشکارانه سازمان های سیاسی صحبت می کردید. فراموش نکرده ایم که رژیم جمهوری اسلامی همان زمان این قیام را به دخالت "نیرو های خارجی" نسبت داد یعنی همان ترفندی که همین امروز هم به آن متوسل می شوند. اندکی در این مورد بگوئید.

رفیق سنجری: درسته. این ترفندی بیشمارانه است که مثل بسیاری از تاکتیک های ضد انقلابی دیگر، از رژیم شاه به جمهوری اسلامی به ارث رسیده است و نشان می دهد وقاحت دستگاه های امنیتی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی همچون رژیم شاه حد و مرزی ندارد. آنها خیزش بزرگ مردم آذربایجان و به خصوص تبریز را به نفوذ عوامل خارجی و بیگانگان نسبت دادند. تفاقاً رژیم شاه هم در مقابله با قیام ۲۹ بهمن تبریز در سال ۵۶ برای فریب افکار عمومی همین ترفند را اتخاذ کرده بود. نخست وزیر آن زمان شاه (آموزگار) با وقاحت تمام در رابطه با قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۵۶ گفت که معترضین یعنی مردم تبریز، از آن سوی مرز آمده بودند.

اساساً رژیم های دیکتاتور که مدعی حمایت صد در صدی مردم هستند وقتی با چنین خیزش هائی مواجه می شوند که خط بطلان بر ادعای آنان می کشد و بیانگر آن هستند که این رژیم ها فاقد کمترین پایگاهی در میان مردم هستند برای اینکه در تبلیغات دروغینشان شکافی ایجاد نشود فوراً پای نفوذ عوامل خارجی را پیش می کشند تا به خیال خود ثابت کنند که مردم آنها را قبول دارند و دارای پایگاه مردمی هستند. آنها سعی می کنند این طور جلوه دهند که اگر شورش هائی علیه رژیمشان صورت می گیرد این به خاطر عوامل نفوذی دشمن خارجی است که این حوادث را سبب می شوند و نه نارضایتی مردم از شرایطی که حکومت آنها مسبب اش است. برای نمونه دیکتاتوری شاه که مدعی مشروعیت ۹۹ درصدی بود طبیعتاً نمی توانست بپذیرد که مردم ایران شاه را قبول ندارند پس مجبور بودند بگویند که عده ای از خارج آمده و تعدادی را فریب داده و این غائله یا فتنه را راه انداخته اند. البته به کار گیری این ترفند دلیل دیگری هم داشت و آن این بود که آنها سرکوب مبارزات مردم را با این ترفند توجیه می کردند و این، کار سرکوب را برای آنها تسهیل می کرد.

وقتی در آذر ماه ۱۳۵۸ نیز مردم آذربایجان و تبریز علیه خمینی و رژیم تازه استقرار یافته اش به پا خاستند، عوامل این رژیم هم برای فریب افکار عمومی پای خارجی ها را به میان کشیدند تا عدم مقبولیت خود در میان این مردمان آگاه و مبارز را لاپوشانی و کتمان کنند. این رژیم در سال های اخیر هم در جریان خیزش های صورت گرفته همین رویه را در پیش گرفته است. مگر رهبران جمهوری اسلامی خیزش بزرگ مردم در سال ۸۸ را به انقلاب مخملی غرب و آمریکا نسبت ندادند؟ مگر به دنبال قیام دی ماه ۹۶ خامنه‌ای در سخنرانی اش در ۱۹ دی ماه مدعی نشد که سازماندهی اعتراضات ضد حکومتی، توسط آمریکا، اسرائیل و (تلویحا) عربستان صورت گرفته بود؛ و مگر حتی به دولت آمریکا هشدار نداد که این حرکت را بی‌جواب نخواهد گذاشت؟ درست است که چنین ترفندهائی ممکن است افرادی از همه جا بی خبر را برای لحظاتی فریب دهد اما هرگز قادر نیست مردمی که جانیشان از ظلم و ستم های این رژیم به لب رسیده و خود در خیابان ها به اعتراض برخاسته اند را فریب دهد. به همین دلیل است که امروز چنین ادعاهای بی اساس به عامل رسوائی خود مبلغین اش تبدیل شده‌اند. در واقعیت این ترفند آنقدر توسط رژیم های دیکتاتوری در ایران تکرار شده که بیشتر باعث تمسخر مردم می شود، چرا که نخ نما گشته و هرگونه تاثیر گذاری خود را از دست داده است.

پرسش: در رابطه با قیام مردم آذربایجان و تبریز در آذر ۵۸ شما گفتید که تعدادی از سازمان های سیاسی این مبارزات را به دلیل حضور نیروهای طرفدار شریعتمداری در آن جنبش محکوم نموده و آن را اصیل و مردمی نمی دانستند. از آنجا که همین امروز هم ما شاهد چنین تفکراتی هستیم لطفا در این زمینه بیشتر توضیح دهید که آنها در توجیه مواضع‌شان چه می‌گفتند و چه مسائلی را مطرح می‌کردند؟

پاسخ: همانطور که قبلا توضیح دادم سازمان‌هایی مثل پیکار با تکیه بر حضور اعضای حزب خلق مسلمان در رویداد های آذربایجان و تبریز بر ارتجاعی بودن اعتراضات مردم حکم دادند. اینها از فهم این واقعیت عاجز بودند که در یک جامعه طبقاتی کمتر می توان یک جنبش توده ای خالص که نیروهای مرتجع در آن حضوری نداشته باشند پیدا کرد. چون در همه جا نیروهای مرتجع سعی می‌کنند در جنبش‌های مردمی نفوذ کرده و آن را در جهت منافع خود کانالیزه کنند. اتفاقا همین واقعیت وظیفه نیروهای انقلابی را در قبال توده‌ها دو چندان می کند. کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی موظفند در حرکت‌های توده‌ای با تمام نیرو شرکت کنند و باید با همه توان بکوشند با دخالت خود در این جنبش‌ها، تاثیر گذاری مرتجعین را خنثی و هدایت مبارزات مردم را به دست خود بگیرند. اتفاقاً در این رابطه در صفوف کمونیست‌ها مثال روشنی وجود دارد که همواره با تکیه بر آن این اصل را توضیح می دهند. آن مثال خیزش کارگران و ستم‌دیدگان در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ در سن پترزبورگ در روسیه می باشد. در آن روز تحت تاثیر تبلیغات کشیشی به نام "گاپون"، کارگران و زحمتکش‌شان برای اعلام *خواست‌های* خود و رساندن صدای مظلومیت خود به راس قدرت حاکمه به سوی کاخ تزار حرکت کردند. کارگران خانواده های خود را نیز آورده بودند. یعنی زن و مرد، پیر و جوان و کودک با تصاویر تزار و علم های کلیسا گرد آمده و بسوی کاخ تزار راهپیمائی کردند. جمعیت راهپیمایان نزدیک به ۱۴۰ هزار نفر بود. بلشویک‌ها (یعنی کمونیست‌های آن زمان روسیه) با دیدن تصاویر تزار و علم‌های کلیسا در دست کارگران خود را کنار نکشیدند و با این که مخالف این حرکت کارگران بودند و در سخنرانی هایشان به کارگران می گفتند که آزادی با خواهش و التماس از تزار به دست نمی آید، و با اینکه می دانستند تزار این حرکت را سرکوب خواهد کرد، کارگران را تنها نگذاشتند و در کنار آنها ماندند و در همان صحنه عمل، نادرستی کار آنها را نشانشان دادند. تازه حرکت ناآگاهانه کارگران روسیه در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ با حرکت آگاهانه توده‌های مبارز تبریز که تازه انقلابی را از سر گذرانده بودند متفاوت بود. مردم تبریز و آذربایجان به این دلیل به پا خاسته بودند که شاهد بودند که رژیم تازه روی کار آمده قصد تغییری در شرایط اقتصادی-اجتماعی ظالمانه حاکم را ندارد. اما سازمان پیکار و سازمان های مشابه، آن حرکت توده ای را به

صرف حضور نیروهای ارتجاع در آن محکوم نموده و سعی کردند مردم را از ادامه مبارزه‌شان باز دارند. در ۹ ژانویه نیروهای سرکوب تزار بسوی کارگرانی که دستشان خالی بود یورش بردند. بلشویک‌ها که همچنان با کارگران حرکت کرده و در کنار آنها بودند تلاش کردند تا جایی که ممکن است مردم را به دفاع از خود و اتخاذ روش‌هایی که باعث کاهش تلفات شود راهنمایی کنند. با این حال نیروهای سرکوبگر به گزارش پلیس تزار، نزدیک به هزار کارگر را به قتل رساندند و بیش از دو هزار نفر را مجروح نمودند. با توجه به حضور بلشویک‌ها در میان کارگران، تعداد زیادی هم از بلشویک‌ها در جریان سرکوب خونین ۹ ژانویه جان باختند. اما همیاری کمونیست‌ها با کارگران در جریان این حرکت توده‌ای باعث شد که ریشه‌های پیوند کمونیست‌ها با کارگران هر چه عمیق‌تر گردد. این تجربه‌ای است که می‌باید رهنمود کمونیست‌های کنونی ایران در برخورد به مبارزات توده‌ای کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم باشد.

تصور اینکه کارگران در یک روز آفتابی با پرچم‌های سرخ و شعارهای صد در صد پرولتری بپا می‌خیزند و زیر رهبری کمونیست‌ها، مرتجعین را جارو کنند تخیل محض است. مبارزات مردم در واقعیت امر هرگز اینچنین پیش نمی‌رود بلکه هر مبارزه توده‌ای پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. تجربه ۹ ژانویه ۱۹۰۵ که عملاً باعث آغاز انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد تجربه فراموش‌نشده‌ای است که بر شیوه برخورد کمونیست‌ها در برخورد با مبارزات توده‌ها روشنی می‌بخشد. اگر به قیام توده‌ای مردم تبریز در آذر سال ۵۸ بازگردیم می‌بینیم که برخورد اپورتونیست‌های رخنه‌کرده در سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازمان‌هایی چون پیکار با آن مبارزات توده‌ای تا چه حد با برخورد بلشویک‌ها مغایرت داشت. در حالی که به دلیل شرکت ما در آن مبارزات هنوز هم گفته می‌شود که در قیام مردم تبریز علیه خمینی چریک‌های فدائی خلق مردم را تنها نگذاشتند.

همان‌طور که گفتید امروز هم ما شاهد گرایشاتی در صفوف برخی از روشنفکران هستیم که مثلاً به خاطر وجود بنری نامناسب در یک حرکت کارگری، کل آن حرکت مبارزاتی را نفی می‌کنند، یا برای نمونه برخی‌ها جنبش سال ۸۸ را به دلیل اینکه در آغاز در اعتراض به تقلب انتخاباتی رخ داد و در ابتدا افرادی چون میر حسین موسوی و مهدی کروبی در آن حضور داشتند را نه یک جنبش مردمی بلکه با نام "جنبش سبز" انعکاس تضادهای درونی رژیم قلمداد می‌کردند و دیگر توجه نداشتند که این حرکت چگونه در تداوم خود با حضور گسترده توده‌های ستمدیده در آن از موسوی و کروبی عبور کرد و همه عناصر سازشکار اصلاح طلب را نیز کنار زد و با فریاد شعارهای "ساختار شکنانه" اساساً علیه همه نیروهای ارتجاع موضع گرفت و موسوی و کروبی فریبکار را هم هر چه بیشتر افشاء و رسوا نمود. برخورد مغایر با تجربه کمونیست‌ها در ۹ ژانویه را در برخورد برخی با مبارزات کارگری و غیره هم شاهدیم. دیده می‌شود که برخی از کارگران یا ممکن است عناصری از خود رژیم در لباس کارگری بنرهایی که عکس خامنه‌ای بر آن نقش بسته را بلند می‌کنند، بی‌شک وجود چنین بنرهایی در مبارزات کارگری هرگز مورد تأیید کمونیست‌ها و هیچ نیروی سیاسی آزادیخواه نیست. اما درست نیست که به این خاطر، کل آن حرکت را تخطئه نمود. این درست است که باید با برافراشتن عکس خامنه‌ای در تظاهرات کارگری یا هر تظاهرات مردمی مخالفت کرد اما باید به یاد داشت که این امر یا نتیجه نفوذ نهادهای امنیتی است و یا به دلیل ناآگاهی و محافظه‌کاری برخی افراد شرکت‌کننده در آن تظاهرات. به همین دلیل باید این وظیفه را برای خود قائل شد که نادرستی این کار را توضیح و تشریح نمود و نه این که کل حرکت کارگری مزبور را نفی و محکوم کرد.

مورد دیگر از برخوردهای نادرست و تخطئه‌کننده مبارزات مردم را اخیراً در جریان مبارزات شجاعانه کشاورزان و مردم اصفهان شاهد بودیم که به خصوص تبلیغات وسیعی از طرف ارتجاع علیه آن صورت گرفت. در مواردی تبلیغاتی را مشاهده کردیم که درست به شیوه‌ای که در برخورد نیروهای اپورتونیست به قیام مردم تبریز در سال ۵۸ دیدیم در پوشش ظاهراً مارکسیستی تلاش شده بود چنین جلوه دهند که وظیفه یک مارکسیست نه

همراهی با هر شورش توده ای بلکه تحلیل چرائی و چگونگی مناسبات درونی و بیرونی آن حرکت است. و با این حرف ها عملا در امر وظیفه شرکت در مبارزات توده ها جهت ارتقاء آن اخلاص ایجاد کرده و حتی حمایت از این مبارزات را گاه نادرست جلوه می دادند. در این قبیل تبلیغات بی اساس و اپورتونیستی حتی نیروهای مدافع مبارزات توده ها را به دنباله روی از توده ها و حرکت های خود به خودی آنها متهم می کنند، در حالی که چنین تبلیغی تنها به خاطر آن است که بتوانند پاسیفیسم خود را لاپوشانی نمایند.

به هر حال چون قصد من در این گفتگو تمرکز بر رویداد های سال ۵۸ است بیشتر از این در این زمینه صحبت نمی کنم. به امید اینکه در فرصتی بتوان به طور مفصل تر به این امر مهم پرداخت.

پرسش: بگذارید بپرسم که در سال ۵۸ بالاخره اختلاف خمینی با شریعتمداری به کجا رسید؟

پاسخ: پس از سرکوب مبارزات مردم تبریز، در اولین فرصت حزب خلق مسلمان را مجبور ساختند که اعلام انحلال کند. بعد از گذشت مدتی خود شریعتمداری را هم بازداشت کرده و او را به پشت تلویزیون آوردند تا به قول معروف ابراز ندامت کند. به این ترتیب دار و دسته حاکم از برپایی شو تلویزیونی برای شریعتمداری هم نگذشتند. خمینی و جمهوری اسلامی در برخورد با شریعتمداری که در هر صورت بنا به معیارهای رایج در میان خودشان یک "آیت الله" بود بدعتی گذاشتند که در تاریخ شیعه بی سابقه بود. آنها وی را از مرجعیت خلع و تا پایان عمر در حصر خانگی قرار دادند.

از آنچه که جمهوری اسلامی بر سر شریعتمداری و یا منتظری و دیگر روحانیون مخالف خودش آورد به روشنی می شد فهمید که بحث بر سر "حکومت آخوندها" و "روحانیان" و یا "کاست حکومتی" نیست. شرایط عینی نشان داد که چنین تحلیل هائی از حکومت تازه روی کار آمده در اساس با واقعیت زنده و شرایط جامعه انطباقی ندارد. مسأله این حکومت حفظ سیستم سرمایه داری وابسته در ایران بود و برای این منظور وظیفه سرکوب هر مبارزه مردمی و حتی هر مخالفتی از طرف خودی های خود را هم داشت. واقعیت این بود که طبقه حاکمه یعنی بورژوازی وابسته به امپریالیسم، دیکتاتوری مورد نیاز خودش را تحت نام "ولایت مطلقه فقیه" پیش می برد و معرفی می کرد و اجازه نمی داد کمترین خللی به آن وارد شود.

پرسش: با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی مسأله انتخابات ریاست جمهوری را در مقابل همه قرار داد. در این زمینه موضع تشکیلات شما چه بود؟

پاسخ: سردمداران جمهوری اسلامی به خصوص به دنبال برپایی مضحکه اشغال سفارت آمریکا در تلاش بودند تا هر چه زودتر قانون اساسی دلخواه خود را تصویب و به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری را برگزار کنند تا به قول خودشان ثباتشان را نمایش دهند. آنها می خواستند به اصطلاح جمهوری اسلامی را رژیم کامل و جا افتاده نشان دهند. هنوز چیزی از فرایند قانون اساسی نگذشته بود که رسانه های رژیم از انتخابات ریاست جمهوری خبر دادند و برای آن تاریخ تعیین کردند. اعلام شد که در بهمن ماه انتخابات برگزار خواهد شد به همین دلیل هم عده ای خود را کاندید کردند. به طور طبیعی مثل هر رویداد دیگری این انتخابات هم به صحنه دعوای درونی رژیم بدل شد. مثلا جلال الدین فارسی که کاندید حزب جمهوری اسلامی بود با افشاگری هائی که علیه اش کردند روشن شد که ایرانی الاصل نیست و قانونا نمی تواند رئیس جمهور شود. یا مسعود رجوی که از سوی سازمان مجاهدین وارد میدان انتخابات شده بود از سوی خمینی کانیدا توریس به بهانه اینکه به قانون اساسی رای نداده است لغو شد. به این ترتیب از میان کانیدها بنی صدر و حبیبی و تیمسار مدنی بالا آمدند. تیمسار مدنی کسی بود که در سرکوب خلق عرب در خوزستان نقش مهمی داشت و هنوز خون مردم خوزستان روی دستانش بود. با این حال او یکی از کانیدهای ریاست جمهوری بود. ما در ۲۳ دی ماه ۵۸ با صدور اعلامیه ای

تحت نام " «انتخابات» ریاست جمهوری، گام دیگریست در تحکیم مواضع بورژوازی وابسته در ایران" این انتخابات را تحریم کردیم و تاکید نمودیم که: "شرکت در «انتخابات» ریاست جمهوری با توجه به ماهیت ضد خلقی حاکمیت کنونی و با توجه به کل عملکرد های سیستم، به هیچوجه تاکتیکی در جهت ارتقای مبارزات توده ها و در جهت بالا بردن آگاهی و تشکل آنها نیست". در آن انتخابات مملو از تقلب و دغلاکاری، بنی صدر از کشکول سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی بیرون آورده شد و نامبرده در هشتم بهمن ۵۸ به عنوان اولین رئیس جمهور رژیم جمهوری اسلامی مبادرت به برگزاری اولین مصاحبه اش با رسانه ها نمود. البته خمینی که در بیمارستان بود چند روز بعد ریاست جمهوری وی را تأیید نمود. لازم است یادآوری کنم که بستری شدن خمینی در بیمارستان موقعیت جدیدی برای سازشکاران ایجاد نموده بود که برای وی رسماً اطلاعیه بدهند و "آرزوی سلامتی" کنند.

پرسش: آیا منظورتان اعلامیه آرزوی سلامتی اپورتونیست‌های لانه کرده در سازمان چریک‌های فدائی می باشد؟

پاسخ: بله منظورم آنها هم هستند اما نباید از حق گذشت که بقیه هم در این سقوط با باند رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق مسابقه گذاشته بودند. البته باز هم نباید از حق گذشت که مارهای خوش خط و خال نفوذ کرده در سازمان چریک‌های فدائی دست همه را در این سقوط آزاد از پشت بسته بودند. آنها ضمن آرزوی سلامتی برای رهبر جمهوری اسلامی در اعلامیه شان به تاریخ جمعه ۵ بهمن ۵۸ چنان قدرت و جایگاه کاذبی به خمینی دادند که مدعی شدند که: "امپریالیسم آمریکا، دوستان و جاسوسان آن قبل از همه با آیت الله خمینی دشمن اند". آنها بعد از این دروغ بزرگ بیماری وی را بهانه ای قرار دادند تا با وقاحت بنویسند: "عناصر وابسته به امپریالیسم و طبقه سرمایه دار ایران که اکنون در شورای انقلاب، ارتش و دستجات لیبرال گرد آمده اند، این فرصت را غنیمت شمرده و برای قبضه کامل قدرت و تحکیم سلطه امپریالیسم آمریکا آماده می شوند". با این توجیحات نوشتند که بهبودی "هر چه سریع تر آیت الله خمینی را آرزو می کنند". به واقع مطالعه این اعلامیه برای شناخت سازمان مزبور که البته در آن زمان به اقلیت و اکثریت هم منشعب نشده بود واقعا ضروری است. تا جوانان امروز متوجه شوند که اپورتونیست‌های رخنه کرده در سازمان چگونه در تحکیم سلطه رژیم جمهوری اسلامی عمل کرده و با این رژیم در یک جبهه قرار داشتند.

(ادامه دارد)